

## روان‌شناسی تروریسم\*

إِلْنَا مَسْتُرْز  
ترجمه غلام‌احیا حسینی

روان‌شناسی به‌رغم اینکه نمی‌تواند به تمامی پرسش‌های مطرح‌شده دربارهٔ تروریسم پاسخ بگوید، بینش‌های مهمی به دست می‌دهد که به فهم و درک تروریسم یاری می‌رساند. نویسنده مقاله معتقد است تنها با تلفیق روان‌شناسی با دیگر رشته‌ها است که پژوهشگران می‌توانند به بهترین شیوه تحلیل تروریسم دست یابند. با توجه به این نکته خانم اِلْنَا مَسْتُرْز کوشیده است که در این نوشتار، به برخی از مفاهیم، نظریات و فرایندهای مختلف در حوزه روان‌شناسی تروریسم، روشنی بیافکند. وی برای سهولت امر، ادبیات روان‌شناسی تروریسم را به موارد ذیل تقسیم کرده و ابعاد مختلف آن را توضیح داده است: آسیب‌شناسی روانی تروریست‌ها؛ نرمال بودن تروریست‌ها؛ بررسی انگیزه‌ها، ویژگی‌ها و دیگر خصایص تروریست‌ها، مفهوم «نمایه‌سازی» تروریست‌ها، فرآیندهای افراط‌گرایی و جذب نیرو، گروه‌های حامی و عوامل سازمانی تروریست‌ها. نویسنده با بحث دربارهٔ پژوهش‌های رفتاری موجود دربارهٔ تروریسم، نتیجه می‌گیرد که به‌منظور توضیح کامل این حوزه مطالعاتی پیچیده،

\* این نوشتار ترجمه‌ای است از:

Elena Mastors, "The psychology of terrorism," In *Conflict and Complexity*, pp. 73-87. Springer New York, 2015.

گفتگو با تروریست‌ها برای ارتقای آگاهی، آزمون نظریه‌ها در جهان واقعی و جستجوی رهیافت‌های بین‌رشته‌ای، ضرورت دارد.

## مقدمه

روان‌شناسان و روان‌پزشکان از گذشته‌های دور به مطالعه تروریسم علاقه‌مند بوده‌اند و این امر عجیبی نیست، زیرا اساساً مطالعه تروریسم با مطالعه رفتار نوع بشر رابطه مستقیمی دارد. همچنان که ویکتوروف [۱] بیان می‌کند، «برای رشته‌های علمی روان‌شناسی و روان‌پزشکی، مناسب به نظر می‌رسد که منابع فکری خود را به سوی مشکلاتی سیاسی همچون تروریسم سوق دهند، مشکلی که اگر آن را به اجزای خردش تجزیه کنیم، یکی از رفتارهای ناهنجار بشری است» (ص ۴). البته تنها روان‌شناسان و روان‌پزشکان نیستند که مفاهیم روان‌شناسی را در این حوزه مطالعاتی پیچیده به کار می‌گیرند. متخصصان دیگر رشته‌ها نیز برای ارتقای فهمشان از روان‌شناسی استفاده می‌کنند. روان‌شناسی به‌رغم اینکه نمی‌تواند به تمامی پرسش‌های مطرح درباره تروریسم پاسخ بگوید، بینش‌های مهمی به دست می‌دهد که به فهم و درک تروریسم یاری می‌رساند. از همه مهم‌تر اینکه تنها تلفیق روان‌شناسی با دیگر رشته‌ها است که به ما کمک می‌کند بهترین شیوه تحلیل تروریسم را ارائه دهیم.

آنچه از بررسی ادبیاتی که در ادامه بحث می‌شود، به دست می‌آید این است که تروریسم اجزای فراوان مختلفی دارد و به همین میزان، درباره تروریسم انواع مختلفی از مفاهیم، نظریه‌ها، مدل‌ها، سطوح تحلیل و نماهایی از فرایندهای مرتبط وجود دارد. برخی از آن‌ها بین‌رشته‌ای هستند و برخی دیگر نیستند. این امر ارائه تصویر روشنی از تروریسم را که دارای توصیه‌های عملیاتی و سیاسی باشد، دشوار می‌سازد. با این حال، تروریسم آن‌قدر دارای جوانب مختلفی است که نمی‌توانیم بپذیریم یک یا حتی چند نظریه یا مدل تمامی جوانب آن را تحلیل کند. علاوه بر این، در برخی مواقع، ادعاهایی که در مورد تروریسم مطرح می‌شوند، بر «فرضیاتی نظری که واقعیت قلمداد شده‌اند» مبتنی هستند [۱، ص ۴]. در نهایت اینکه در زمینه مطالعه تروریسم، رویکرد خصمانه‌ای

میان پژوهشگران وجود دارد که ناشی از ارتباط نزدیک مطالعات تروریسم با سازمان‌های مبارزه با تروریسم است [۲]. مشکل دیگری که به این مشکل ضمیمه می‌شود این است که به دریافت پژوهشگران آنگ «بومی بودن» زده می‌شود. بنابراین اگر در پی فهم بهتر تروریسم هستیم، غلبه بر آنگ‌ها و توجه پیدا کردن به آن‌ها می‌تواند در واقع منجر به ارتقای فهم ما از تروریسم شود.

همچنان که بیان شد، ادبیات روان‌شناسی تروریسم بسیار وسیع و گسترده است. هدف این نوشتار این است که به برخی از مفاهیم، نظریات و فرایندهای مختلف در حوزه روان‌شناسی تروریسم، روشنی بیاکند. لذا این نوشتار به هیچ‌وجه بحثی جامع دربارهٔ تمامی آثار مدون در این حوزه، نیست. برای سهولت امر، ادبیات روان‌شناسی تروریسم را به این موارد تقسیم می‌کنیم: آثاری که به آسیب‌شناسی روانی تروریست‌ها می‌پردازند؛ آثاری که در نقطه مقابل به نرمال بودن تروریست‌ها می‌پردازند؛ آثاری که انگیزه‌ها، ویژگی‌ها و دیگر خصایص تروریست‌ها را بررسی می‌کنند، آثاری که مفهوم «نمایه‌سازی» تروریستی را واکاوی می‌کنند و آثاری که دربارهٔ گروه‌های حامی و عوامل سازمانی تحقیق می‌کنند. این نوشتار با بحث دربارهٔ پژوهش‌های رفتاری موجود دربارهٔ تروریسم، نتیجه می‌گیرد که به‌منظور توضیح کامل این حوزه مطالعاتی پیچیده، گفتگو با تروریست‌ها برای ارتقای آگاهی، آزمودن نظریه‌ها در نظام جهان واقع و جستجوی رهیافت‌های بین‌رشته‌ای، ضرورت دارد.

#### آسیب‌شناسی روانی تروریست‌ها

پژوهش‌های اولیه دربارهٔ روان‌شناسی تروریسم بر افراد تروریست، به‌ویژه بر تروریست‌هایی که شخصیت‌های ناهنجار داشتند، متمرکز بود. پیش‌ازین، تصور بر این بود که از منظر روانی، کسانی که به تروریسم رو می‌آورند با تودهٔ مردم تفاوت دارند و تفاوتشان تفاوت آسیب‌شناختی است. در نتیجهٔ این تصور، بسیاری از مطالعات بر این ادعاهای آسیب‌شناختی متمرکز شدند. به‌عنوان نمونه کوپر [۳] و پیرس [۴] استدلال کردند که تروریست‌ها اجتماع‌ستیزند. برخی پژوهشگران دیگر بر خودشیفتگی به‌مثابهٔ یک ویژگی کلیدی تمرکز کردند [۵-۷]. پُست [۸] مدعی شد که مکانیسم‌های روانی برونی‌سازی و جداسازی

«با وفور فراوان بین تروریست‌ها، به‌ویژه در بین سران آن‌ها» مشاهده می‌شود (ص ۱۲۹). در پژوهشی دیگر، بیلینگ [۹] گزارشی مفصل از مشارکت حقوقدانی به نام هورست مالر در فعالیت‌های افراطی ارائه می‌کند. مالر کسی بود که در نهایت رهبر فراکسیون ارتش سرخ آلمان شد. از آنجاکه رهبر تروریست‌ها، مالر از مبارزه با نظام حاکم از طریق نبردهای قانونی رضایت نداشت، اقدام به مشارکت در تظاهرات خیابانی در اواسط ۱۹۶۰ نمود. به اعتقاد بیلینگ، مالر که تحت قیمومیت پدر اقتدارگرای عضو حزب نازی قرار داشت، محصول این شرایط خاص بود. طبق گفته بیلینگ:

مالر، که حدود چهار سال پیش از جنگ جهانی دوم به دنیا آمده بود، یک رابطه دوسوگرا با پدر نازی‌اش داشت. او با اکراه از کار رفقاییش که «هنگام جراحت‌گریه می‌کردند»، تصویر مردانه پدر را هويت خود قرار داد. وقتی که رفقای کمونیست او برای دستیابی به امتیازاتی که یک زندانی سیاسی می‌بایست داشته باشد، به‌صورت خود خواسته اعتصاب غذا نمودند، او آن را یک ضعف تلقی نمود. او همچنین به اینکه با وی به شیوه‌ای متفاوت از دیگر زندانیان رفتار شود، اعتراض داشت. حتی هنگامی‌که به وی پیشنهاد شد که تا او را با یکی از چهره‌های برجسته آلمانی که در دست رفقای کمونیستش گروگان بود، معاوضه کنند، وی این پیشنهاد را رد کرد. او مانند سایر تروریست‌ها، به صدمات روانی استبداد پدرش اعتراض داشت و این نزاع، خود را به کارکرد کل جامعه تسری می‌داد. او جامعه را به شرکتی خصوصی تشبیه کرد که در آن رئیس خواستار این است که «همه باید از او بدون هیچ اعتراضی، اطاعت کنند»، دقیقاً همان‌طور که کودک باید از پدرش اطاعت کند. با در نظر گرفتن اینکه او احترامش را به پدر با واژه «مرد خوب» ابراز می‌کرد و نقش استبدادی پدر را هويت خود قرار داده بود، بیشتر می‌توان به احساسات متعارض او نسبت به پدرش پی برد (ص ۴۵).

فوئر [۱۰] و کنت و نیکولز [۱۱] در پژوهش‌های دیگری که بر موضوع آسیب‌شناسی متمرکز است، نتیجه مشابهی گرفته‌اند. آنان نتیجه می‌گیرند که شرکت در فعالیت‌های تروریستی ناشی از احساس دشمنی نسبت به والدین است، احساسی که در بدرفتاری یا سرکشی دوران کودکی ریشه دارد [۱۲].

بنابراین، «در افراد تروریست، تجمع احساس دشمنی آن قدر در دوران کودکی و نوجوانی زیاد است که تا دوران بزرگسالی ادامه یافته و شکننده‌تر و شدیدتر می‌شود؛ ظاهراً همین نکته شیوه تفکر استبدادی و جان‌فشانی تروریست‌ها را تبیین می‌کند» [۱۲، ص ۱۶].

ملوی در اثرش [۱۳]، ویژگی‌های افرادی را که او «مؤمن واقعی به خشونت» می‌نامد، برمی‌شمارد. طبق نظر وی، مؤمن واقعی به خشونت دارای دوازده ویژگی به شرح زیر است:

۱. او درک تاکتیکی از انتحار به‌عنوان سلاحی تروریستی دارد.
۲. او احتمالاً انگیزهٔ حسادت قوی به آسیب زدن و نابود کردن خوبی‌هایی که در دشمنش می‌بیند دارد، چه او خود نمی‌تواند آن‌ها را به دست آورد.
۳. او در اثر درد و رنج شخصی و یا در اثر تلقین، احساس می‌کند که به نحو شدید و علاج‌ناپذیری به آنچه بدان حسادت می‌کند، تعلق خاطر دارد.
۴. او لحظاتی قبل از اقدام به خودکشی یا دیگرکشی، احساس قدرت مطلق کسب می‌کند و این احساس وی بر دیگر احساسات غیرقابل تحملش غلبه می‌کند و این احساس آخرین احساس او در لحظات پایانی زندگی‌اش است.
۵. او احتمالاً دارای گذشته‌ای سرشار از یاس و افسردگی بوده است و این امر وی را آسیب‌پذیر کرده که جذب گروه‌های تروریستی شود.
۶. او در خود حس حق‌به‌جانب بودن را تقویت می‌کند - یعنی نوعی باور به اینکه وی برای رسیدن به هدفش، حق دارد دیگران را به قتل برساند، حتی غیرنظامیان را- و این حس دست‌کم در زندگی این جهانی‌اش، احساس یأس و افسردگی وی را جبران می‌کند. بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۴۶
۷. او خیال‌پردازی‌های بلندپروازانه‌ای را در سر می‌پروراند که سراسر دربارهٔ انتظار لذت، قدرت و آگاهی در جهان پس از مرگ است. پیش‌بینی ملحق شدن وی به گروهی از شهدا که از او در این کار سبقت‌گرفته‌اند، این خیال‌پردازی‌های وی را تقویت می‌کند.

۸. اگر این اختلالات روانی در «مؤمن واقعی به خشونت» بسیار شدید باشد، آنگاه وی به‌احتمال فراوان خود را قربانی نمی‌کند، بلکه دیگران را برای

انجام این کار آماده می‌کند.

۹. شخص تروریست، قدرت جدایی کامل عاطفی از خود و دیگران را دارد، به‌ویژه در ساعات پیش از عملیات انتحاری.

۱۰. خشونت او همچون خشونت شکارچی است: برنامه‌ریزی شده، هدفمند و بدون رحم و احساس.

۱۱. او احتمالاً از نظر بالینی پارانوئید (همه‌دشمن‌پندار) است، به این معنا که از نظر روانی ترسی غیرمنطقی از یک حمله قریب‌الوقوع در وی وجود دارد، یا او در طول دورهٔ بیماری پارانوئید خود یک گروه و دسته (نظیر بی‌دینان، آمریکایی‌ها، مشرکان) را مقصر تمام بیماری‌ها و بداقبالی‌های زندگی‌اش به شمار می‌آورد.

۱۲. و سرانجام اینکه او با نزدیک شدن زمان عملیاتش، یک احساس آینده‌نگری مغشوش و مشوش، دارد.

### نرمال بودن تروریست‌ها

مطالعاتی که نشان می‌دهد تروریست‌ها در مقایسه با عموم مردم افراد غیرعادی نیستند، دیدگاه فوق را زیرسؤال می‌برد. آثاری که غالباً در این زمینه بدان استناد می‌شود کارهای صورت‌گرفته روی فراکسیون ارتش سرخ آلمان است که اطلاعات جزئی از اعضایش ثبت کرده است [۱۴، ۱۵]. تیلور و کوالی [۱۶] در پژوهش خود در مورد تروریست‌های ایرلند شمالی، استدلال کرده‌اند که تروریست‌ها روانی نیستند. کلارک [۱۷] با جدایی‌طلبان باسک (ETA) مصاحبه‌هایی انجام داد و متوجه شد که آنان «از نظر روانی سالم هستند». مطالعاتی که در مورد ارتش سرخ ایتالیا و فلسطینیان انجام شده است، نیز همین مطلب را تأیید می‌کنند [۱۸].

چرا دلیل قانع‌کننده‌ای برای ظهور خصوصیات روانی افراد وجود ندارد؟ یک دلیلش این است که گروه‌های مخفی در جذب افراد مبتلا به مشکلات روانی، به‌ویژه آنانی که اختلالات شخصیتی جدی دارند، فایده‌ای نمی‌بینند، زیرا این افراد ممکن است عملکرد گروه را شدیداً مختل کنند. علاوه بر آن، بیماران روانی دارای آن ویژگی‌هایی نیستند که گروه‌های تروریستی به دنبالش می‌گردند.

همچنان که هورگان [۱۵] اشاره می‌کند، «حضور خودمحوری بیمارگونه که معمولاً در اشخاص روانی دیده می‌شود در تضاد با برخی از خصوصیات است که رهبران و اعضای گروه‌های تروریستی به دنبال آن هستند، یعنی خصوصیات همچون انگیزه بالا، نظم، توانایی حفظ اعتمادپذیری و وظیفه‌محوری هنگام مواجهه با فشار، دستگیری و زندانی شدن احتمالی» (ص ۵۱). علاوه بر آن، بیماران روانی لزوماً آمادگی ندارند که به نفع یک گروه خود را قربانی کنند. بنابراین همچنان که مک‌کاولی [۱۴] ادعا می‌کند «تا آنجا که من اطلاع دارم، هیچ‌کس به این مطلب اشاره نکرده است که کوری اخلاقی یک بیمار روانی می‌تواند به شکل از خودگذشتگی بروز کند» (ص ۱۵).

با این حال، معنای سخنان فوق این نیست که اعضای گروه‌های تروریست یا کسانی که انگیزه ملحق شدن به آن‌ها را دانند همگی از نظر روانی سالم هستند. به هر حال، آن‌ها با میل و رغبت به گروهی خشونت طلب ملحق شده‌اند. اما نکته مهم این است که عموم صاحب‌نظران پذیرفته‌اند که اعضای گروه‌های تروریستی نه [کاملاً] بهنجارند و نه در تقابل با عامه مردم، غیرعادی. ولی با وجود شواهد مخالف، هنوز این دیدگاه که اعضای گروه‌های تروریستی آشفتگی روانی دارند، در بین سازمان‌های دولتی و قشر تحصیل‌کرده به حیات خود ادامه می‌دهد. همچنان که هورگان [۱۵]، به درستی اشاره می‌کند، «عجیب است که هنوز معرفی تروریست به مثابه متعصبی دیوانه که برای رسیدن به هدف به‌طور احمقانه‌ای دنبال نابودی است، در ادبیات موجود، بین روان‌شناسان متبحر با درجات مختلفی از ظرافت، طرفدار دارد» (ص ۲۴). برخی روان‌شناسان با تجربه نیز جزو کسانی‌اند که چنین دیدگاهی را بیان می‌کنند. در واقع، به‌رغم اینکه برخی از ادعای اصلی خود دست کشیده‌اند، آنان با توصیف تروریست‌ها به مثابه کسانی که بیماری روانی خفیف دارند نه بیماری روانی شدید، ادعای فوق را بیان می‌کنند [۱۵]. اما به هر حال از نگاه آنان، تروریست‌ها بیمار روانی‌اند.

### انگیزه‌ها و خصوصیات فردی

هرچند دیدگاهی که تروریست‌ها را بیمار روانی قلمداد می‌کند، به‌طور جدی نقد

شده است، مطالعات حامی این دیدگاه، علاقه‌مندی فزاینده‌ای را به وجود آورده است که دیدگاه‌های روان‌شناختی جایگزین را درباره‌ی چرایی روی‌آوری افراد به تروریسم، بررسی کنیم. در این زمینه، چندین حوزه‌ی مطالعاتی مختلف وجود دارد. یکی از این رهیافت‌ها به بررسی نقش سرخوردگی، به‌ویژه آنچه فرضیه سرخوردگی-تجاوز نامیده می‌شود، می‌پردازد. این نظریه که به دیویس [۱۹] مربوط می‌شود، معتقد است که خشونت و در این مورد انقلاب‌ها، نوعی واکنش به سرخوردگی هستند. یکی از نقدهای این رهیافت این است که هرچند بسیاری از اعضای بالقوه‌ی گروه‌های تروریستی خود را مستأصل و ناامید می‌بینند، جذب تروریسم نمی‌شوند. برخی مطالعات دیگر ادعا می‌کنند که فقر اقتصادی منجر به خشونت می‌شود [۱]. اما مطالعات بعدی وجود ارتباط روشن و واضح بین جایگاه اقتصادی و تروریسم را تأیید نمی‌کنند. (برای مثال، نگاه کنید به، مطالعه‌ی کروگر و مالکوا [۲۰] درباره‌ی فلسطینی‌ها، و اظهارات تیلور و کولای [۱۶]، در مورد اعضای ارتش جمهوری خواه ایرلند). اما همان‌طور که ویکتوروف [۱] اشاره کرده است «تجزیه و تحلیل (کروگر و مالکوا) بر مبنای پس‌زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی است، نه بر اساس چشم‌اندازهای اقتصادی و اجتماعی» (ص ۲۰). همچنین ویکتوروف اشاره کرده است که ملاحظات دیگر مربوط به این دیدگاه، نیاز به بررسی دارد:

علاوه بر این، ملی‌گراهای جدایی‌طلب و بسیاری از تروریست‌های بنیادگرای مذهبی تمایل دارند تا از حمایت جوامع خود بهره ببرند. در چنین مواردی، تروریسم ممکن است فعالیت اجتماعی‌ای به نظر برسد که به نمایندگی از همه‌ی طبقات انجام دهد. اگر تمام گروه‌های خودی (که بازگر سیاسی هستند) با نابرابری‌های اقتصادی نسبت به یک گروه غیرخودی (هدف متمایز) مواجه شوند، آنگاه ظاهراً مشارکت در خشونت‌های سیاسی، پدیده‌ای مربوط به طبقه اقتصادی نیست، بل پدیده‌ای چندهویتی است. تحقیقات بیشتری لازم است که رابطه بین طبقه‌ی مبدأ، انتظارات اقتصادی، عوامل فردی، و تروریسم را مشخص کند (ص ۲۰).

مقدم [۲۲] به نقش درک از محرومیت در توضیح تروریسم اشاره دارد. به‌عنوان مثال، ممکن است یک فرد در بمبئی بسیار فقیر باشد، اما احساس



نکند که با او ناعادلانه رفتار شده است ولی یک فرد در ریاض با زندگی مرفه احساس کند که با او بسیار ناعادلانه رفتار شده است. به عبارت دیگر، نحوه ادراک اهمیت دارد و نحوه ادراک، فرایند روان‌شناختی‌ای است که داده‌های اجتماعی و اقتصادی ممکن است قادر به درک آن نباشد [۲۳].

کینگ و تیلور [۲۳] تفاوت‌هایی را بین محرومیت نسبی در سطح شخصی و گروهی توضیح داده‌اند. مفهوم محرومیت نسبی در اصل از خلال مطالعه نگرش کارکنان نظامی ایالات متحده در طول جنگ جهانی دوم، به دست آمده است، مطالعه‌ای که به‌طور خاص نارضایتی آنان را بررسی می‌کرد. همان‌طور که کینگ و تیلور با اشاره به تفاوت بین محرومیت شخصی و گروهی، توضیح داده‌اند،

در زمان انجام این بررسی، در نیروی هوایی بیش از نیروی پلیس، ترفیع درجه صورت گرفت. با این حال در این نظرسنجی، بیشتر کارکنان نیروی هوایی شاکی بودند که ترفیع درجه آن‌ها در مقایسه نیروی پلیس کمتر است. محققان این نارضایتی را بیشتر به اهمیت ترفیع درجه در نیروی هوایی نسبت دادند؛ برای کسانی که ترفیع درجه دریافت نکرده بودند، بسیاری از ترفیعات، یک یادآوری همیشگی از عدم پیشرفتشان بود. این اطلاعات راهنمایی کردند که متوجه شویم برای روحیه نیروهای آن زمان، کیفیت عینی اوضاعشان مهم نبود، بلکه اوضاعشان به نسبت به هدف مختارشان در مقام مقایسه اجتماعی، مهم بود.

پس از آن بود که محرومیت شخصی بر بافت گروه اطلاق شد. بدین‌سان، نارضایتی از اوضاع شخصی یا همان محرومیت نسبی شخصی، از نارضایتی ناشی از مقایسه با اوضاع گروه یا همان محرومیت نسبی گروهی، متمایز شد. این تمایز پیشرفت بزرگی در مباحث نظری بود و به تفاوت‌های ظریف مهمی رهنمون شد. به‌عنوان مثال، محرومیت نسبی شخصی به بسیاری از احساسات درونی، مانند عزت‌نفس، بزهکاری و افسردگی ارتباط پیدا کرد. از سوی دیگر، فهمیده شد که محرومیت نسبی گروهی فعالیت‌ها و آسیب‌های جمعی را در قبال گروه‌های دیگر، قوی‌تر می‌تواند پیش‌بینی کند (ص ۶۰۹).

آن‌گونه که باندورا [۲۴] شرح داده است، بی‌قیدی اخلاقی، جنبه دیگری از

تروریسم است. باندورا استدلال کرده است که افراد استانداردهای اخلاقی بالایی دارند که محصول اجتماعی هستند و از رفتارهای غیرانسانی نسبت به دیگران ممانعت می‌کنند. باین‌حال، افراد می‌توانند از این اخلاق فاصله بگیرند و در نتیجه آن، اعمال غیرانسانی مرتکب شوند. پژوهش‌گران دیگری نیز نقش اخلاق را بررسی کرده‌اند. به‌عنوان مثال، اسکیتکا [۲۵] استدلال کرده است که اعتقاد اخلاقی یک «باور قوی و مطلق است به اینکه چیزی درست است یا نادرست، اخلاقی است یا غیراخلاقی» (ص ۳۶). اعتقاد اخلاقی اجزای انگیزشی قوی دارد و «به دلیل یا شاهد نیاز ندارد» (ص ۳۶). احکام اخلاقی به‌نوبه‌ی خود، نگرش‌ها و ایستارهایی هستند که از اعتقادات اخلاقی به دست می‌آیند. این مطلب پیامدهایی در عرصه توجیه رفتارهای افراطی در پی دارد. گینگس و همکارانش [۲۶] در نوشته خود، ادعا کرده‌اند که استدلال اخلاقی یکی از عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری برای شرکت در و یا حمایت از خشونت سیاسی است.

گُته و هیوارد [۲۷] در مطالعات خود درباره انگیزه، نشان داده‌اند که سه امر موجب انگیزه تروریست‌ها می‌شود: میل به هیجان؛ میل به معنای نهایی؛ و میل به شکوه و عظمت. آن‌گونه که آن‌ها اشاره کرده‌اند، «آنچه آن [=تروریسم] را جذاب می‌سازد، جذابیت آن به‌عنوان یک سبک‌زندگی یا نحوه بودن است» (ص ۹۶۵). علاوه بر این، «تروریسم، برای کسانی که آن را استفاده و اجرا می‌کنند می‌تواند احساس هیجان شدید، قدرت و مستی روحی بدهد و بدون شک این جنبه خاص از تروریسم در کنار دیگر انگیزه‌های کلیدی، در تصمیم به ملحق شدن به تروریسم نقش دارد» (ص ۹۶۵).

استانکوف و همکارانش [۲۸] با توسعه در نظریه انگیزه، مؤلفه‌های روان‌شناختی منظومه فکری افراطیون را این‌گونه توصیف کرده‌اند: «الگویی از باورها، احساسات، افکار، و انگیزه که گرایش دارد به اینکه تحت شرایط آسانی بسیج شوند و این امر می‌تواند منجر به رفتار خشونت‌آمیز شود» (ص ۷۰). بر این اساس، طرز فکر افراطیون دارای سه مقیاس اندازه‌گیری است: طرفداری از خشونت، جهان پر از خباثت و قدرت الهی. طرفداری از خشونت تمایل به

استفاده از خشونت برای رسیدن به اهداف شخصی و یا اجتماعی است. جهان پر از خباثت شامل این اعتقاد است که جهانی پر از خباثت مسئول رنج یک گروه است. قدرت الهی نیز اشاره به این حقیقت دارد که قدرتی برتر دستور به خشونت داده است. استانکوف و همکارانش اضافه کرده‌اند که افرادی که برای فساد جهانی و قدرت الهی درجه بالایی قائل‌اند، لزوماً به خشونت روی نمی‌آورند، مگر اینکه طرفدار خشونت نیز باشند. افرادی که طرفدار خشونت هستند نیز ممکن است در اثر پرورش، برای فساد جهانی و قدرت الهی درجه بالاتری قائل شوند. در یک نگاه کلی، بالا بودن درجه در تمام سه مقیاس فوق، می‌تواند به درک بهتری از رفتار تروریستی منجر شود.

روان‌شناسان همچنین خصوصیات رهبران دور از وطن، به‌ویژه خصوصیات مانند نیازمندی به قدرت، منبع کنترل، قوم‌محوری، نیاز به وابستگی، پیچیدگی شناختی، بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، اعتماد به نفس و وظیفه فردی، را بررسی کرده‌اند [۲۸-۳۰]. در این روش، با استفاده از تحلیل محتوا، شیوه‌های ارتباطی این رهبران مخصوصاً محتوای غیراختیاری موجود در آن‌ها، بررسی می‌شود و بر اساس آن، رفتار رهبران توضیح داده می‌شود. این رهیافت برای مطالعه رهبران تروریست و مانند آن‌ها، بسیار مفید است و در طول سال‌ها، برای توضیح رفتار بسیاری از رهبران، از جمله رهبران گروه‌های مسلح استفاده شده است [۳۱].

رهیافت پیچیدگی یکپارچه، حوزه تحقیقاتی دیگری در روان‌شناسی است که می‌تواند برای مطالعه تروریسم مفید باشد. پیچیدگی یکپارچه «هم بر تمایز تأکید می‌کند (یعنی آن ابعادی از مشکل را که تصمیم‌گیرندگان در مقام ارزیابی از هم متمایز در نظر می‌گیرند) و هم بر ادغام و یکپارچه‌سازی (یعنی آن ارتباطاتی را که تصمیم‌گیرندگان در میان خصوصیات متمایز ایجاد می‌کنند)» [۳۲]. رهیافت پیچیدگی یکپارچه به‌صورت محدودی در مطالعه تروریست‌ها استفاده شده است. به‌عنوان مثال، زُدفلد [۳۳] در مطالعه موردی افغانستان، پیچیدگی یکپارچه ارتباطات رهبران غربی، القاعده و طالبان را بررسی کرده است. رهیافت کد عملیاتی شامل مطالعه رهبران از طریق بررسی باورهای فلسفی

(آنچه ماهیت جهان سیاست است) و باورهای ابزاری‌شان (آنچه تصور می‌شود بهترین استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها برای دستیابی به اهدافشان است) می‌شود [۳۲]. این رهیافت ریشه در اثر روانکاوی لایتس [۳۴] دارد که بعدها با عاری شدن از عناصر روانکاوی، اصلاح شد [۳۲]. کد عملیاتی که ابتدا برای مطالعه مبارزان جنبش عمل و حزب‌الله به کار رفته بود [۳۵]، بعدها درباره‌ی کد عملیاتی گروه‌هایی از جمله القاعده و حماس نیز به کار رفت [۳۶]. این رهیافت نیز همچون رهیافت پیچیدگی یکپارچه، به‌طور گسترده‌ای به کار نرفته است.

فعل و انفعال بین شناخت و احساسات یک حوزه مطالعاتی در روان‌شناسی است که در ارائه بینش به موضوعات بسیاری، پتانسیل فراوان دارد [۳۲]. به‌عنوان مثال، مک‌کاولی [۱۴] ادعا کرده است که احساساتی مانند خشم می‌تواند عامل محرک قوی‌ای باشد که مطالعه‌ی آن پتانسیل فراوانی در توضیح تروریسم دارد. یوگنمایر [۳۷] با طرح نظریه‌ی تحقیر-انتقام، استدلال کرده است که خشم خشونت را تغذیه می‌کند. مقدم [۲۲] پیشنهاد کرده است که انتقام ممکن است یک عامل ایجاد انگیزه برای حملات انتحاری در مکان‌هایی مانند لبنان، اسرائیل، ترکیه، و سریلانکا باشد. با این حال، بررسی انجام‌شده درباره‌ی حملات فلسطینی‌ها در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۸ نشان داد که کینه‌های شخصی «عامل لازم و حتی ظاهراً عمده‌ای برای ایجاد میل به انجام مأموریت انتحاری» نیستند «هرچند به احتمال قوی در برخی موارد، عامل تأثیرگذاری بوده است» (ص ۱۰۷).

بمب‌گذاران انتحاری غالباً به‌عنوان زیرمجموعه‌ی تروریست‌ها مطالعه می‌شوند. همچنانکه مراری [۳۸] توضیح می‌دهد، «عنصر قربانی کردن خود، موجب می‌شود که این نوع تروریسم هم در عرصه بنیان‌های روانی و هم در عرصه پیامدهای احتمالی آن با حملات تروریستی دیگری که خطر زیادی برای عاملانش در پی دارد، تفاوت چشم‌گیری داشته باشد» (ص ۱۰۱). عموماً پذیرفته‌اند که نخستین بمب‌گذاری انتحاری در سال ۱۹۸۱ در حمله به سفارت عراق در بیروت لبنان رخ داد. «با وجود این، این شیوه به‌مثابه‌ی یک تاکتیک تروریستی روشمند، اولین بار در سال ۱۹۸۳ در لبنان توسط گروه‌های اسلامی

افراطی... مورد استفاده قرار گرفت» [۳۸، ص ۱۰۲]. نتایج حاصله از مطالعه شخصیت بمب‌گذاران انتحاری، همان نتایجی را بازگو می‌کند که از مطالعه شخصیت دیگر تروریست‌ها به دست آمده است: اکثر آن‌ها دچار بیماری‌های روانی نیستند و شرح حال واحدی ندارند. [۳۸-۴۲] با این حال، به‌رغم اینکه ویژگی‌های جمعیت‌شناختی این زیرمجموعه از تروریست‌ها در دسترس است، دستیابی به ویژگی‌های شخصیتی و انگیزه‌های آنان دشوار است. هرچند نتایج رایج، حاکی از این است که آن‌ها «افرادی نرمال» هستند، مراری [۳۸] هشدار داده است که کسانی که این نتایج را می‌گیرند، روان‌شناس نیستند. بنابراین، لازم است مطالعه بیشتری صورت بگیرد که در آن مصاحبه‌های بالینی و آزمون‌های شخصیتی وجود داشته باشد.

مراری در پژوهش خود که بر مبنای داده‌هایی که از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۸ از مبارزان فلسطینی جمع‌آوری شده بود، نه شاهدی دال بر بیمار روانی بودن آن‌ها پیدا کرد و نه شاهدی دال بر وجود شخصیت مشترک بین آن‌ها. آنان به معنای سنتی کلمه، انتحاری نیستند. عوامل گروهی مانند تلقین، تعهد گروهی و پیمان شخصی در تمرکز دادن اعضای جدید به مأموریت انتحاری، نقش مهمی داشتند. مقدم [۲۲] با بررسی بمب‌گذاران انتحاری فلسطینی در طول انتفاضه دوم، چارچوبی ارائه کرده است که هم شامل عوامل فردی (انگیزشی) می‌شود و هم شامل عوامل سازمانی (اهداف سازمانی و روش‌های آموزش و تلقین فکری). او انگیزه‌ها را اینگونه توضیح داده است:

انگیزه‌های فردی ممکن است شامل این موارد شود: میل به دست آوردن منافع مورد انتظار در زندگی آینده از مرگ، تمایل به اینکه با مرگ یا جراحتهای از دوستان نزدیک و یا اعضای خانواده‌اش انتقام بگیرد، یا تحقیر واقعی یا خیالی ناشی از اشغال اسرائیل. دسته دوم، که اهداف و انگیزه‌های روی آوردن سازمان‌ها را به طراحی حملات انتحاری توضیح می‌دهد، شامل اهداف سیاسی و ملاحظات تاکتیکی برای استفاده از بمب‌گذاری انتحاری می‌شود. این دو دسته انگیزه، در مرحله جذب اعضا، با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند و آن زمانی است که سازمان‌ها افرادی را شناسایی و تجهیز می‌کنند که تمایل خود را برای مرگ اعلام کرده‌اند

(ص ۶۸).

مرحله سازمانی در جایی وارد بازی می‌شود که سازمان بر روی داوطلب کنترل دارد. در اینجا القائات فکری و آموزش جای خود را باز می‌کند. در اینجا تلقین و آموزش می‌گیرد و تعهد مستحکم است. در نهایت، فیلدز و همکاران [۴۰] انگیزه‌های متنوع بمب‌گذاران انتحاری فلسطینی و برخی شواهد افسردگی را پیدا نموده‌اند.

### توصیف شخصیت تروریست‌ها

بسیاری تأیید می‌کنند که به دلیل تنوع تروریست‌ها، «توصیف واحدی از شخصیت تروریست» وجود ندارد [۱۵]، و طبقه‌بندی تروریست‌ها بی‌فایده است. این نکته دومی، دارای سیاست مهم و تبعات عملیاتی است. به‌عنوان مثال، تکیه بر شرح حال برای تشخیص تروریست‌های بالقوه، رهیافتی محتاطانه نیست، چه اینکه از یکسو تروریست‌ها ویژگی‌های جمعیت‌شناختی متنوعی وجود دارد و از دگرسو هیچ مجموعه خاصی از صفات شخصیتی آشکار، وجود ندارد. با این حال، این امر نباید به‌طور کامل «توصیف شخصیت» تروریست‌ها و گروه‌هایشان را از اعتبار بیاندازد، چه اینکه رویکردهای روان‌شناسی تا حدی به موضوع وضوح و روشنی می‌دهند. شناخت دشمن، ما را به اخذ تصمیم‌های عملیاتی و سیاسی بهتر رهنمون می‌شود. به‌عنوان مثال، مَسْتَرز و نُرویتز [۴۳] استدلال کردند که مطالعهٔ پس‌زمینه، عناصر شرح حال زندگی، خصوصیات، انگیزه‌ها، و عوامل دیگر رهبران تروریستی می‌تواند به ما کمک کند تا تدابیری را برای تأثیرگذاری و یا غیرفعال کردن فعالیت‌هایشان ابداع کنیم.

بنیاد اندیشه  
ناشناسی ۱۳۹۴

### عوامل گروهی، سازمانی، و درون‌گروهی

اساساً توجه به عوامل گروهی و سازمانی برای مطالعهٔ تروریسم از اهمیت برخوردار است. برای نمونه، عوامل گروهی ممکن است یک عامل افراط‌گرایی فردی باشد. بررسی تغییرات گروه نیز می‌تواند به درک بهتر از عملکردشان منجر شود، و درک آن‌ها می‌تواند در مورد چرایی ترک اعضا روشنی بیافکند [۱۵]. همچنین، مطالعهٔ ترفندهای تلقین فکری می‌تواند به ما کمک کند که بفهمیم

افراد چگونه جذب این گروه‌ها شده‌اند و چگونه وفادار باقی مانده‌اند. نظریهٔ هویت اجتماعی که رهیافتی روان‌شناختی-اجتماعی برای مطالعهٔ رفتار بین‌گروهی است، بیان می‌کند که گروه‌های درونی (کسانی که ما به آن‌ها تعلق داریم) و گروه‌های بیرونی (کسانی که دیگران به آن‌ها تعلق دارند) وجود دارد [۴۴]. این نظریه بر اساس اصل مقایسهٔ بین‌گروهی بنیان نهاده شده است. افراد به دلیل تقویت اعتماد به نفسشان به گروه‌ها ملحق می‌شوند و با انجام این کار، هویت جدیدی به دست می‌آورند. هنگامی که اعضا، گروه درونی خود را با گروه‌های بیرونی مرتبط، مقایسه می‌کنند، گروه خود را مثبت‌تر ارزیابی می‌کنند. افراد به هویت اجتماعی منفی یا تهدیدشده، هم می‌توانند واکنش نشان دهند و هم عملاً واکنش نشان می‌دهند. آن‌ها می‌توانند گروه را ترک کنند یا به گروهی رده‌بالتر بپیوندند (تحرك اجتماعی). همچنین، آن‌ها می‌توانند درگیر خلاقیت‌های اجتماعی شوند که به‌موجب آن، گروهشان را با دیگر گروه‌های بیرونی رده‌بالتر، مقایسه کرده، و برای دستیابی به نتیجه مطلوب‌تر ارزیابی مجدد انجام دهند، یا اینکه گروهشان با گروه‌های رده‌پایین‌تر مقایسه کنند. این استراتژی، رقابت اجتماعی نامیده می‌شود. رقابت بین گروه‌هایی که از مقایسهٔ نامطلوب به وجود آمده‌اند، می‌تواند توضیح دهد که چرا گروه‌های تروریستی ظهور کرده و علیه کسانی که دشمن می‌پندارند مبارزه می‌کنند [۳۲]. حتی این نکته را نیز می‌تواند توضیح دهد که چرا افراد پیوستن به گروه‌های تروریستی را انتخاب می‌کنند.

علاوه‌براین، نظریهٔ هویت اجتماعی رقابت بین گروه‌ها را در سازمان‌ها یا شبکه‌ها توضیح می‌دهد. به‌عنوان مثال، میسٲرز [۴۵] از نظریهٔ هویت اجتماعی برای توضیح رقابت گروه‌های مختلف القاعده با هستهٔ اصلی القاعده که توسط اسامه بن‌لادن و ایمن الظواهری اداره می‌شد، استفاده کرده است.

مفاهیم مهم روان‌شناختی که بصیرت‌های خوبی دربارهٔ استراتژی‌های انگیزشی و استخدامی و حفظ هماهنگی به ما می‌دهند [۳۲] شامل این موارد می‌شود: نانسانی کردن، که در آن دشمن به‌عنوان مادون انسان به تصویر کشیده؛ گناه‌ها را به دوش کسی انداختن، که در آن دشمن به‌عنوان ریشهٔ تمام

مشکلات و دشواری‌های گروه درونی معرفی می‌شود و کلیشه‌ای کردن. به‌عنوان مثال، ... القاعده، به‌طور پیوسته، اسرائیل و یهودیان را نانسانی کرده و آن‌ها را مانند خوک تصویر می‌شوند. القاعده ایالات متحده را به‌عنوان سرمنشأ تمام بیمارها و مشکلات جهان اسلام به تصویر می‌کند. علاوه بر این، هورگان [۱۵] استدلال می‌کند که انتخاب زبان یک ابزار قدرتمند است و به‌کارگیری زبان نظامی نیز می‌تواند در نانسانی کردن دشمن تأثیر فراوان داشته باشد، چراکه دشمن را از شخص به «هدف و نشانه» تغییر هویت می‌دهد.

مطابقت در گروه را همچنین می‌توان با بررسی آثار استتلی میلگرام درک کرد (برای نمونه، رک: [۴۶]). میلگرام در اوایل دهه ۱۹۶۰، آزمایش‌های جدی‌ای را در موضوع اطاعت از قدرت انجام داد. او علاقه‌مند به این موضوع بود که چرا افراد در آلمان نازی می‌توانستند در چنان مسیر هولناکی درگیر شوند. به آزمایش‌شوندگان گفته شد که آن‌ها قرار است توانایی فراگیری گروه دیگری از افراد را که «فراگیرندگان» نامیده می‌شوند، آزمایش کنند. آزمایش‌شوندگان روی یک دستگاه تولید شوک با ۳۰ کلید که ولتاژشان در محدوده ۱۵ تا ۴۵۰ ولت بود، نشستند. از فراگیرندگان خواسته شد تا کلماتی را به‌خاطر سپارند و زمانی که آن‌ها اشتباه می‌کردند، شخصی با لباس آزمایشگاه (مقام صاحب‌قدرت) به آزمایش‌شوندگان دستور می‌داد که شوک وارد کنند. حتی زمانی که میزان قدرت شوک‌ها افزایش یافت، دو سوم از آزمایش‌شوندگان همچنان مطیع اوامر بودند و برخی نیز نشانه‌های آشکار استرس شدید را در حین انجام کار، از خود بروز می‌دادند. آزمایش‌شوندگان بیمار نبودند، اما مسئولیت‌پذیری فردی‌شان در قبال رفتاری مخاطره‌آمیز علیه دیگران، در مقایسه با اطاعتشان از یک مقام صاحب‌قدرت که او را مسئول نهایی قلمداد می‌کردند، در درجه دوم قرار داشت. این مطالعه موردی می‌تواند در درک ما از چگونگی عملکرد تروریست‌ها در گروه‌هایشان آموزنده باشد [۱۵].

زیمباردو [۴۷] در توضیح اتفاقاتی که در زندان ابوغریب رخ داد، معتقد بود که زمانی که یک فرد به یک گروه می‌پیوندد، نافردی شدن رخ می‌دهد؛ یعنی هویت شخصی یا از دست می‌رود یا سرکوب می‌شود و مسئولیت شخصی از



فرد به گروه منتقل می‌شود. در این صورت است که افراد مرتکب اعمالی می‌شوند که لزوماً به‌مثابه فرد انجامش نمی‌دادند [۳۲]. بنابراین، نافردي شدن می‌توانید انطباق در گروه را افزایش دهد. هورگان [۱۵] با یک مثال از ارتش جمهوری خواه ایرلند که فرامین گروه در کتاب سبزشان بیان شده بود، این مسئله را به تصویر کشیده است. طبق نظر هورگان:

ویژگی‌های نافردي شدن که در مراحل مختلف فرایند تروریسم مشهود است، می‌تواند در ترویج تمایل داوطلب به پیروی از فرامین و ایفای وظیفه در عملیات نقش بازی کند. همچنین آن ویژگی‌ها می‌تواند در مراحل پس از رویداد نیز به داوطلبان قوت قلب داده و مسئولیت، سوءظن و عدم اطمینانشان به توجیه اخلاقی آن رویداد را کاهش دهد (ص ۱۳۳).

مطابقت در همه گروه‌ها رخ نمی‌دهد. گاهی اوقات با اینکه تمام اعضا در مورد استراتژی، تاکتیک‌ها و اهداف موافق‌اند، داخل گروه‌ها نزاع رخ می‌دهد. این امر می‌تواند نتیجه عوامل مختلف از قبیل درگیری شخصی، بی‌اعتمادی و اختلاف نظرهای عمیق درباره رویه‌ها باشد [۴۵، ۴۸]. بنابراین فشار وارده از جانب اعضای متخلف که مطابقت ندارند می‌تواند انسجام گروه را به خطر بیندازد [۴۵]، و ممکن است اعضای گروه برای ایجاد دوباره مطابقت در گروه تدابیری به کار بگیرند. به‌عنوان مثال، اعضای انجمن دفاع وفادار به تاج‌وتخت اولستر در ایرلند شمالی، که توسط شورای رهبری اداره می‌شد، همواره شامل رهبران غیرمنطبق بود. در برخی موارد، این رهبران اخراج شدند و حتی به قتل رسیدند [۴۹].

بنیاد اندیشه

اعضا در اثر برخی موضوعاتی که در گروه بروز می‌کند، از گروه جدا می‌شوند. این کار آن‌ها می‌تواند داوطلبانه یا اجباری باشد. با این حال، در گروه‌های تروریستی، ترک گروه غالباً امر مشکلی است، چراکه تروریست‌ها ممکن است طرد شوند و یا با ترس از کشته شدن زندگی کنند و حتی (یا سرانجام) کشته شوند، همان‌طور که تیلور و کوالی [۱۶] در کتابشان درباره ارتش جمهوری خواه ایرلند، این موضوع نشان داده‌اند. ترس از طرد شدن یا کشته شدن، اعضا را مجبور می‌کند که در گروه باقی بمانند. برخی اعضا نیز پس

از معامله‌ای نقدی موسوم به «سهم خود را خریدن» مجاز به ترک هستند (مکاتبات شخصی، مارس ۲۰۰۸). اما هورگان [۱۵] ادعا می‌کند که ترک گروه، پیامدهای روانی دارد و این قضیه را با کمک مفهوم تله‌های روانی بروکنر و روبین [۵۰] برجسته می‌کند. تله‌های روانی

اوضاعی هستند که در آن افراد تصمیم می‌گیرند کارهایی را انجام دهند که انتظار دارند برایشان پاداش (در وسیع‌ترین مفهوم ممکن) در پی داشته باشد. به‌عنوان مثال، پیوستن به گروه‌های تروریستی و یا باقی ماندن در این گروه‌ها، نشان می‌دهد که روند دستیابی به هدف واقعی نیازمند سرمایه‌گذاری مداوم و مکرر در برخی از اشکال آن در طی یک دوره از زمان است. از منظر روان‌شناسی، این سرمایه‌گذاری مداوم احتمالاً برای حفظ مشارکت آن فرد لازم است، اما هنوز هم ممکن است تحقق هدف نهایی بسیار دور باشد... در این فرایند مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر وجود دارد که در آن، انسان‌ها خود را در حال تصمیم‌گیری در سرزمین هیچ‌کس می‌یابند؛ یعنی می‌فهمند که سرمایه‌گذاری فراوانی کرده‌اند، اما هنوز به اهداف مورد انتظار خود دست نیافته‌اند (ص ۱۴۶).

این یک نقطه بحران است، زیرا فرد سرمایه‌گذاری قابل‌توجهی انجام داده است و ترک گروه، به معنای رها کردن هدف [و از بین رفتن آن سرمایه‌گذاری] است. «در دام گروه‌های تروریستی افتادن و عضو آن‌ها شدن، باعث تعصب در تعهد و پایبندی به آن گروه می‌شود که در اغلب اعضای گروه‌های تروریستی این امر مشاهده می‌شود». (ص ۱۴۶).

بیورگو و هورگان [۵۱] پنج عامل روانی قطع ارتباط را (در تقابل با عوامل فیزیکی قطع ارتباط) فهرست کرده‌اند. قطع ارتباط روانی به‌عنوان سرخوردگی‌ای که ممکن است داوطلبانه و یا اجباری باشد، تعریف شده است.

۱. دلسردی ناشی از تضاد بین آرمان‌هایی که نخستین بار فرد را جذب این گروه‌ها می‌کند با تجارب بعدی وی درباره واقعیت موجود در این گروه‌ها؛ به‌عبارت‌دیگر، عدم تطابق بین خیال و واقعیت؛

۲. دلسردی ناشی از عدم توافق بر سر مسائل تاکتیکی؛

۳. دلسردی ناشی از تفاوت‌های استراتژیک، سیاسی، یا تفاوت‌های

ایدئولوژیک؛

۴. تبدیل شدن به یک مهره سوخته؛

۵. تغییر اولویت‌های شخصی؛

نویسندگان برای به تصویر کشیدن سرخوردگی مثال‌هایی از چندین گروه تروریستی ترسیم نموده‌اند. از سوی دیگر، قطع ارتباط فیزیکی می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

۱. خروج داوطلبانه از جنبش؛

۲. خروج ناخواسته از جنبش؛

۳. انتقال ناخواسته به نقش دیگر؛

۴. انتقال داوطلبانه به نقش دیگر؛

۵. خروج اجباری از جنبش به‌طور کامل؛

۶. تجارب ناشی از قطع رابطه روانی که به‌عنوان یک کاتالیزور برای قطع ارتباط فیزیکی (موارد ۱ تا ۴ که در بالا ذکر شد)، عمل می‌کند.

هویت اجتماعی نیز حاکی از آن است که افراد می‌توانند یک گروه را در جستجوی یک گروه با جایگاه بالاتر به‌عنوان نتیجه‌ای از یک هویت منفی و یا تهدید ترک کنند. علاوه بر این، برخی اقدام به تشکیل گروه‌های تروریستی دیگر به‌عنوان یک گروه رقیب می‌کنند. به‌عنوان نمونه، گروه مسلح اسلامی (GIA) الجزایر دچار انشعاب شده و یک گروه جدید، با نام الجماعة السلفية للدعوة والقتال (GSPC) را در سال ۱۹۹۲ به وجود آورد، که بعدها با القاعده ادغام شد و القاعده مغرب را تشکیل داد.

فرآیندهای افراط‌گرایی و جذب نیرو  اندیشه

دیگران به دنبال توضیح فرایندهای درگیر در افراط‌گرایی هستند و بسیاری از مفاهیمی که تاکنون در این فصل بحث شد در این رهیافت برجسته می‌شود. مقدم [۲۲] با یک سری آزمایش‌های روانی، افراط‌گرایی را همچون پلکانی باریک تشریح می‌کند: «هنگامی که مردم از نردبان بالا می‌روند، می‌بینند که گزینه‌های آن‌ها کمتر و کمتر شده، به‌طوری‌که تنها راه برون‌رفت، از بین بردن دیگران و یا خودش، و یا هر دو خواهد بود». (ص ۷۰). مفهوم انصاف در طبقه

همکف آن است؛ هنگامی که افراد حس می‌کنند که با آن‌ها غیرمنصفانه رفتار می‌شود، به دنبال راه‌هایی برای رسیدگی ناراضایتی‌شان می‌گردند. در طبقه دوم، دو عامل روانی وجود دارد که بر رفتار تأثیر می‌گذارد: (الف) امکان درک تحرک شخصی و (ب) برداشت‌هایی درباره نحوه اجرای عدالت؛ همچنین در طبقه دوم، رهبران تهدیدات ناشی از «غریبه‌های متفاوت» را برجسته می‌کنند. در طبقه سوم، نیروهای جذب‌شده تشویق می‌شوند که از اخلاق فاصله بگیرند. در طبقه چهارم جایی است که در آن نیروی تازه جذب‌شده، وارد دنیای مخفی این گروه تروریستی شده و در طبقه پنجم و آخرین طبقه، مرتکب خشونت علیه دیگران می‌شود.

مسترز و دِفِنباغ [۵۲] به‌کارگیری افراد در گروه‌های مختلف در شبکه القاعده را نقطه تلاقی میان انگیزه و جذابیت پیام گروه قلمداد می‌کنند. آن‌ها استدلال می‌کنند که افراد به دلایل مختلف شخصی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی انگیزه پیدا می‌کنند، اگرچه این انگیزه‌ها مانع‌الجمع نیستند و فرد می‌تواند دارای بیش از یک انگیزه باشد. این انگیزه‌ها برای پیوستن به گروه‌های تروریستی به فرد فشار وارد می‌کنند، اما به‌خودی‌خود فرد را مجبور به پیوستن نمی‌کنند. هنگامی که یک نیروی تازه جذب‌شده و با انگیزه با پیامی پرتینین (عامل کشش) مواجه می‌شود، برای پیوستن به گروه تروریستی آماده می‌شود. ویکتروویکز در کتاب خود، به نحوه جذب افراد به گروه المهاجرون از منظر چهار عامل، نگاهی داشته است: شناخت آزاد، جستجوی مذهبی، هم‌ترازی چارچوب، و اجتماعی‌شدن. درعین‌اینکه بین رهیافت ویکتروویکز با رهیافت ماستورس و دِفِنباغ شباهت‌هایی وجود دارد، اما نظریه ویکتروویکز یک مدل فرایندگرا است، درحالی‌که نظریه ماستورس و دِفِنباغ روند استخدام را به تصویر نمی‌کشند، بل متغیرهای بالقوه را جدا می‌کنند. در مبحثی دیگر درباره فرآیند افراطی شدن، زاگمن [۵۳] فرایندی را به تصویر کشیده است که در آن افراد با یادگیری از حوادث یا تجربه شخصی آن‌ها، تبدیل به انسان‌هایی عصبانی می‌شوند و به دنبال راهی برای خالی کردن عصبانیت خود می‌گردند. همین امر دلیلی برای علاقه‌مند شدن آنان به گروهی تروریستی می‌شود.

کینگ و تیلور [۲۲]، با مقایسه بین زاگمن، مقدم، ویکتورویکز [۵۴]، نظریه «راه‌های تروریسم» بوم [۵۵] (یعنی این مراحل که «این درست نیست»، «این عادلانه نیست»، «این تقصیر تو است» و کلیشه‌های منفی) و مدل چهار مرحله‌ای اسلیبر و بات (مراحل پیش از افراط‌گرایی، خودشناسی، تلقین، و جهادی شدن)، استدلال کرده‌اند که چندین نقطه مشترک میان این رهیافت‌ها وجود دارد:

در ابتدا و قبل از هر چیزی، این مدل‌ها بر این فرض استوار است که افراط‌گرایی یک تغییر و تحول بر اساس فرآیندهای روانی اجتماعی است. همه پنج مدل، احساسات، شناخت‌ها و تأثیرات اجتماعی‌ای را توصیف می‌کنند که اگر در یک سمت‌وسوی صحیح عمل کنند و ترکیب شوند، فرد را به سوی تائید و مشارکت در فعالیت‌های تروریستی رهنمون می‌شوند. اگر دقیق‌تر سخن بگوییم، مدل ویکتورویکز تروریسم واقعی را نه پیش‌بینی، بل متوقف می‌کند. با این حال این مدل فرایند افراط‌گرایی را همچون سایر مدل‌ها به تصویر می‌کشد. (ص ۶۰۹).

این مدل‌ها در عین شباهت، نقاط اختلافی نیز دارند. نویسندگان اشاره نموده‌اند که هر مدل دارای تعداد مختلفی از مراحل رادیکالیزم هستند. علاوه بر این، میزان کاربرد دین از رویکردی تا رویکرد دیگر متفاوت است.

### نتیجه‌گیری

همان‌طور که از بررسی پیشینه و ادبیات موضوع به دست آمد، واضح است که رهیافت همه‌شمول و یکسانی نسبت به مطالعه تمام جوانب تروریسم وجود ندارد و البته ناگزیر از این امر هستیم به دلیل اینکه عوامل فراوانی در بازی دخیل هستند. حتی با وجود عناصر اصلی و اساسی، تروریسم پدیده پیچیده‌ای است که از تعداد زیادی از عناصر و فرایندهای سطح بالا برخوردار است. در مورد مطالعه گروه‌های تروریستی و اعضای آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد. واضح است که ادبیات روان‌شناسی، نکات فراوانی درباره فرایندهای فردی و گروهی به دست داده است، اما در مقابل مطالعات کتابخانه‌ای می‌بایست مطالعات میدانی بیشتری انجام شود. همچنین در قبال تروریسم می‌بایست کمتر نظریه‌پردازی شده و بیشتر به استراتژی‌ها و راه‌حل‌های ممکن، پرداخته شود.

سخن آخر اینکه، روان‌شناسی گرچه مفید است اما پاسخ تمام جواب‌ها را ندارد. مطالعه تروریسم یک تلاش میان‌رشته‌ای است، لذا چهارچوب‌ها، نظریات و مدل‌ها می‌بایست انعکاسی از این رهیافت باشد تا بیشترین تأثیر را داشته باشد. شاید یک راه برای پیشرفت این باشد که نقشه‌ای از بسیاری از عوامل مؤثر در مطالعه تروریسم طراحی گردد و از متغیرها در مطالعات آتی تروریسم صرف‌نظر شود. باینکه برخی مفاهیم و نظریات ممکن است شامل این نقشه شوند، آن‌ها باید با دقت و عمیقاً در جهان واقعی آزموده شوند تا ثابت شود که قابلیت تطبیق بر تروریسم را دارند یا نه. یک راه دیگر برای پیشرفت این است که شروع به توسعه کلیات و نظریه‌های مبتنی بر اوضاع دنیای واقعی و مطالعه میدانی کنیم.

حوزه دیگر موردتوجه در مطالعه تروریسم، اطلاعاتی است که نتایج از آن‌ها استخراج می‌شوند. پژوهشگران در مورد اینکه مصاحبه با تروریست‌ها در درک و فهم رفتار آن‌ها و پیشرفت مطالعات مرتبط به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای مفید هستند، موافق‌اند. این تعامل شخصی با دشواری‌هایی همراه است. همچنانکه برانان و همکاران [۲] در هرمنوتیک مدیریت بحران، بحث کرده‌اند:

فقدان تعامل با تروریست‌های واقعی، در ادبیات موجود، موضوعی آشکار است و به نظر می‌رسد که عدم گفتگو با تروریست‌ها به معیاری برای راست‌آزمایی علمی تبدیل شده است. بر مبنای این نظر که اگر پژوهشگران تروریست‌ها را در گفتگو شریک کرده و به آن‌ها اجازه دهند قضایای مخصوص خود را بیان کنند، آنگاه مرتکبان اعمال تروریستی مشروعیت کسب کرده و برای آن‌ها یک تبلیغ و پروپاگاندا انجام می‌شود، مطالعات تروریسم به نظر می‌رسد در حال حاضر شدیداً احتیاط می‌کند که با افراد موردتحقیق خود، تماس مستقیم برقرار نکند (ص ۷).

دیگران این نظر را بیان کرده‌اند که پژوهشگران از اینکه با درگیر کردن تروریست‌ها [در فرایند تحقیقات خود]، به آن‌ها برجسب هواداران تروریسم زده شود، هراس دارند. اما حقیقت ساده این است که اطلاعاتی که به‌طور مستقیم از طریق گفتگو با تروریست‌ها در مورد رفتار، گروه و فرایندهای سازمانی و دیگر موارد تحقیقی، به دست می‌آید، امری ضروری است و در

مقایسه با حجم فراوان ادبیات موجود، مقدار کمی از این نوع اطلاعات منبع‌باز موضوع وجود دارد. به‌هرحال، این امر به این معنی نیست که تمام دانشگاهیان، به‌حکم اینکه دانشگاهی هستند، در به دست آوردن معلومات مهارت دارند و در تمایز بی‌طرفانه میان حقیقت و خیال، از مهارت‌های لازم برخوردارند. دقیقاً همان‌طور که سازمان‌های اطلاعاتی در مورد تکنیک‌های مصاحبه آموزش‌هایی می‌دهند و جلساتی را در مورد فضاهای تهدید ارائه می‌کنند، احتمالاً پژوهشگران جوان هم می‌توانند از آموزش‌های مشابه برخوردار شوند.

دسترسی به تروریست‌ها یک امر قابل‌توجه دیگر است، اما بنا بر نظر هورگان (۱۵) دسترسی به تروریست‌ها همیشه به آن پیچیدگی که به نظر می‌رسد نیست. به‌عنوان مثال، او اذعان می‌کند که دسترسی به گروه‌های ایرلند شمالی و تعامل با آن‌ها امر دشواری نبوده است. طبیعتاً، ممکن است در دیگر مناطق جهان شرایط دشوارتر باشد و شرایط خطرناکی مانند گروگان‌گیری و یا سربریدن روزنامه‌نگاران را هم می‌بایست در این فعالیت‌های تحقیق میدانی مدنظر قرار داد. اگرچه مصاحبه با تروریست‌های زندانی، به‌طورقطع وسیله دیگری برای حصول به نظریه‌ای استوار است.

مصاحبه‌ها تنها راه حصول به مجموعه داده‌ها نیستند و ما می‌توانیم موارد فراوان دیگری را به‌واسطه تجزیه و تحلیل آنچه تروریست‌ها و گروه‌های تروریستی به‌صورت مکتوب یا شفاهی می‌گویند، به دست آوریم. به‌عنوان مثال، تجزیه و تحلیل بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها، کتابچه‌ها و کتاب‌ها می‌تواند روشنی قابل‌توجهی به استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها، اهداف و رویکردها به دشمن، استراتژی‌های جذب نیرو و شستشوی مغزی و انطباق‌پذیری و... بیافکند. از گذشته‌های دور اعتماد بر منابع ثانوی در امر پژوهش وجود داشته است. اما در صورت استفاده از این منابع، ضروری است که برنامه‌کسانی که این اطلاعات را ارائه کرده‌اند، بفهمیم و این امکان را نیز در نظر بگیریم که اطلاعات آن‌ها ممکن است نادرست باشد [۲].

به‌طورکلی، ادبیات مربوط به روان‌شناسی تروریسم ادبیات فربهی است و

۳۵۲ / پایدیا، سال اول، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ویژه‌تروریسم

افراد بسیاری در تحقیقات علمی و تجزیه و تحلیل درگیر این حوزه هستند. چشم‌انداز خوبی برای گسترش دانش ما به وجود آمده است و قطعاً فضای زیادی برای تبادل ایده‌ها و همکاری وجود دارد.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴



1. Victoroff, J. (2005). The mind of a terrorist. *Journal of Conflict Resolution*, 49 (1), 3–42.
2. Brannan, D. W., Esler, P. F., & Strindberg, N. T. A. (2001). Talking to terrorists: Towards an independent analytical framework for the study of violent substate activism. *Studies in Conflict and Terrorism*, 24 (1), 3–24.
3. Cooper, H. H. A. (1978). What is a terrorist: A psychological perspective. *Legal Medical Quarterly*, 2 (4), 16–32.
4. Pearce, K. (1977). Police negotiations: A new role for the community psychiatrist. *Canadian Psychiatric Association Journal*, 22 (4), 171–174.
5. Crayton, J. W. (1983). Terrorism and the psychology of the self. In L. Z. Freedman & Y. Alexander (Eds.), *Perspectives on terrorism* (pp. 33–41). Wilmington: Scholarly Resources.
6. Lasch, C. (1979). *The culture of narcissism*. New York: Norton.
7. Pearlstein, R. M. (1991). *The mind of a political terrorist*. Wilmington: Scholarly Press.
8. Post, J. (2004). Terrorist psycho-logic: Terrorist behavior as a product of psychological forces. In W. Reich (Ed.), *Origins of terrorism: Psychologies, ideologies, theologies, states of mind* (pp. 25–40). Washington: Woodrow Wilson Press.
9. Billig, O. (1985). The lawyer terrorist and his comrades. *Political Psychology*, 6 (1), 29–46.
10. Feuer, L. (1969). *The conflict of generations: The character of and significance of student movements*. New York: Basic Books.
11. Kent, L., & Nichols, W. (1977). The psychodynamics of terrorism. *Mental Health and Society*, 4 (1–2), 1–8.
12. Ruby, C. L. (2002). Are terrorists mentally deranged? *Analyses of Social Issues and Public Policy*, 2 (1), 15–26.
13. Meloy, J. R. (2004). Indirect personality assessment of the violent true believer. *Journal of Personality Assessment*, 82 (2), 138–146.
14. McCauley, C. (2007). Psychological issues in understanding terrorism and the response to terrorism. In B. Bongor, L. M. Brown, L. E. Beutler, J. Breckenridge, & P. G. Zimbardo (Eds.), *Psychology of terrorism* (pp. 13–31). Oxford: Oxford University Press.
15. Horgan, J. (2005). *The psychology of terrorism*. London: Routledge.
16. Taylor, M., & Quayle, E. (1994). *Terrorist lives*. London: Brassey's.
17. Clark, R. (1983). Patterns in the lives of ETA members. *Terrorism: An International Journal*, 6 (3), 423–454.
18. Kruglanski, A. W., & Fishman, S. (2006). The psychology of terrorism: “Syndrome” versus “tool” perspectives. *Terrorism and Political Violence*, 18 (2), 193–215.
19. Davies, J. C. (1973). Aggression, violence, revolution and war. In J. N. Knutsen (Ed.), *Handbook of political psychology* (pp. 234–260). San Francisco: Jossey Bass.
20. Krueger, A. B., & Malecova, J. (2002). Education, Poverty, Political Violence, and Terrorism: Is There a Connection? Working Paper No. w9074. <http://papers.nber.org/papers/w9074>. Accessed 25 June 2007.
21. Moghaddam, F. M. (2007). The staircase to terrorism. In B. Bongor, L. M. Brown, L. E. Beutler, J. Breckenridge, & P. G. Zimbardo (Eds.), *Psychology of terrorism* (pp. 69–80). Oxford: Oxford University Press.
22. King, M., & Taylor, D. M. (2011). The radicalization of homegrown jihadists: A review of the theoretical models and social psychological evidence. *Terrorism and Political Violence*, 23 (4), 602–622.
23. Bandura, A. (2004). The role of selective moral disengagement in terrorism and counterterrorism. In F. Moghaddam & A. Marsella (Eds.), *Understanding terrorism*. Washington: American Psychological Association.
24. Skitka, L. (2002). The dark side of moral conviction. *Analyses of Social Issues and Public Policy*, 2 (1), 35–41.
25. Ginges, J., Atran, S., Sachdeva, S., & Medin, D. (2011). Psychology out of the laboratory. *American Psychologist*, 66 (6), 507–519.
26. Cottee, S., & Hayward, K. (2011). Terrorist (e) motives: The existential attractions of terrorism. *Studies in Conflict and Terrorism*, 34 (12), 963–968.
27. Stankov, L., Knezevic, G., & Saucier, G. (2010). Militant extremist mindset: Provileence, vile world, and divine power. *Psychological Assessment*, 22 (1), 70–86.
28. Hermann, M. G. (1980). Explaining foreign policy behavior using the personal characteristics of political leaders. *International Studies Quarterly*, 24 (1), 7–46.
29. Winter, D. G., Hermann, M. G., Walker, S. G., & Weintraub, W. (1991). The personalities of Bush and Gorbachev measured at a distance: Procedures, portraits, and policy. *Political Psychology*, 12 (2), 215–243.

30. Hermann, M.G. (1987). Assessing the foreign policy role orientations of sub-Saharan African leaders. In S. Walker (Ed.), *Role theory and foreign policy analysis* (pp. 70–95). Durham: Duke University Press.
31. Mastors, E. (2000). Gerry Adams and the Northern Ireland peace process. *Political Psychology*, 21 (4), 839–845.
32. Cottam, M. L., Mastors, E., Preston, T., & Dietz-Uhler, B. (2010). *Introduction to political psychology*. New York: Psychology Press.
33. Suedfeld, P. (2003). Integrative complexity of western and terrorist leaders in the war against the Afghan terrorist regime. *Psicologia Política*, 27, 79–91.
34. Leites, N. (1951). *The operational code of the Politburo*. New York: McGraw Hill.
35. Schbley, A. (1990). Religious terrorists: What they aren't going to tell us. *Conflict and Terrorism*, 13 (3), 237–241.
36. Picucci, P. M. (2008). Terrorism's operational code: An examination of the belief systems of Al-Qaeda and Hamas, Unpublished dissertation.
37. Jurgensmeyer, M. (2000). *Terror in the mind of god*. Berkeley: University of California Press.
38. Merari, A. (2007). Psychological aspects of suicide terrorism. In B. Bongor, L. M. Brown, L. E. Beutler, J. Breckenridge, & P. G. Zimbardo (Eds.), *Psychology of terrorism* (pp. 101–115). Oxford: Oxford University Press.
39. Atran, S. (2003). Genesis of suicide terrorism. *Science*, 299 (5612), 1534–1539.
40. Fields, R., Elbedour, S., & Abu Hein, F. (2002). The Palestinian suicide bomber. In C. Stout (Ed.), *The psychology of terrorism: Clinical aspects and responses* (pp. 193–223). Westport: Praeger.
41. Pape, R. A. (2003). The strategic logic of suicide terrorism. *American Political Science Review*, 97 (3), 343–361.
42. Post, J., Ali, F., Henderson, S. W., Shanfield, S., Victoroff, J., & Weine, S. (2009). The psychology of suicide terrorism. *Psychiatry*, 72 (1), 13–31.
43. Mastors, E., & Norwitz, J. (2009). Disrupting and influencing the leaders of armed groups. In J. Norwitz (Ed.), *Pirates, terrorists and warlords* (pp. 323–340). New York: Skyhorse Publishing.
44. Tajfel, H. (1970). Experiments in intergroup discrimination. *Scientific American*, 223, 96–102.
45. Mastors, E. (2014). *Breaking al-Qaeda: Psychological and operational techniques*. Boca Raton, FL: CRC Press.
46. Milgram, S. (1963). Behavioral study of obedience. *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 67 (4), 371–378.
47. Zimbardo, P. (2007). *The lucifer effect*. New York: Random House.
48. Borum, R. (2004). *Psychology of terrorism*. Tampa: University of South Florida.
49. Mastors, E. (2008). Can the Ulster Defence Association transition into mainstream politics? *Journal of Policing, Intelligence and Counter Terrorism*, 3 (1), 7–30.
50. Brockner, J., & Rubin, J. Z. (1985). *Entrapment in escalating conflicts*. New York: Springer.
51. Horgan, J. (2009). Individual disengagement: A psychological analysis. In T. Borgo & J. Horgan (Eds.), *Leaving terrorism behind: Individual and collective disengagement* (pp. 17–29). London: Routledge.
52. Mastors, E., & Deffenbaugh, A. (2007). *The lesser jihad: Recruits and the Al-Qaeda network*. Lanham: Rowman & Littlefield.
53. Sageman, M. (2008). *Leaderless jihad*. Philadelphia: University of Pennsylvania.
54. Wiktorowicz, Q. (2005). *Radical Islam rising*. Lanham: Rowman & Littlefield.
55. Borum, R. (2003). Understanding the terrorist mindset. *FBI Law Enforcement Bulletin*, 72 (7), 7–10.
56. Silber, M. D., & Bhatt, A. (2007). *Radicalization in the west: The homegrown threat*. New York: NYPD Intelligence Division.